

ديپلماسي فرهنگي

سرشناسه: صالحی امیری، رضا، ۱۳۴۰
عنوان و نام پدیدآور: دیپلماسی فرهنگی / رضا صالحی امیری، سعید محمدی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۴۲۸ ص.
شابک: 978-964-311-839-6
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: روابط بین‌المللی و فرهنگ
موضوع: ارتباط میان فرهنگی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۲ص/ JZ۱۲۵۱
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۱۷
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۱۹۲۴

دیلماسی فرہنگی

سید رضا صالحی امیری

سعید محمدی





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

سید رضا صالحی امیری

سعید محمدی

دیپلماسی فرهنگی

چاپ دوم

۱۱۰۰ نسخه

پاییز ۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۱۱ - ۸۳۹ - ۶

ISBN: 978 - 964 - 311 - 839 - 6

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

مقدمه	۷
۱. کلیات، مفاهیم و مبانی (دیپلماسی فرهنگی)	۱۱
تعریف و مفهوم فرهنگ	۱۱
تبادل و گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها	۲۹
تغییر و تحولات فرهنگی	۴۴
جهانی شدن فرهنگ، فرهنگ جهانی و هویت	۴۹
تبادل فرهنگی	۶۹
جایگاه فرهنگ در سیاست خارجی و روابط بین‌المللی	۹۷
دیپلماسی فرهنگی	۱۰۸
روابط فرهنگی بین‌المللی	۱۴۰
ارتباطات میان فرهنگی و بین‌المللی	۱۵۰
صنعت و صنایع فرهنگی	۱۶۰
اقتصاد فرهنگ در عصر جهانی شدن	۱۶۶
سرمايه فرهنگي	۱۶۸
سیاست فرهنگی	۱۶۹
امپریالیسم فرهنگی	۱۷۴
تنوع (تکثر) فرهنگی و جغرافیای فرهنگی	۱۸۰
مبانی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی	۲۱۷
شاخص‌های فرهنگی	۲۲۶

۲. دیپلماسی فرهنگی، جهانی شدن (نظریه و رویکردها) ۲۳۷
- جامعه شبکه‌ای ۲۳۸
- نظریه ساخت‌یابی (ساختاریندی) گیدنز ۲۵۸
- فرهنگ در نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین ۲۶۵
- فرهنگ از نظر پارسونز ۲۷۳
- سازه‌گرایی در روابط بین‌الملل ۲۷۸
- توسعه فرهنگی در عصر جهانی شدن ۲۸۷
۳. نهادهای فرهنگی بین‌المللی و مناسبات فرهنگی ۳۱۱
- یونسکو ۳۱۱
- آیسیسکو ۳۱۷
- شبکه بین‌المللی سیاست فرهنگی (INCP) ۳۲۱
- مؤسسه فرهنگی اکو ۳۲۳
- سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ۳۲۷
۴. مدیریت فرهنگی در حوزه دیپلماسی فرهنگی ۳۴۷
- برنامه‌ریزی فرهنگی در حوزه دیپلماسی فرهنگی ۳۶۰
- مدیریت و برنامه‌ریزی استراتژیک در حوزه دیپلماسی فرهنگی ۳۷۳
۵. مدلی برای دیپلماسی فرهنگی و راهبردها ۳۸۹
- مدل دیپلماسی فرهنگی ۳۸۹
- راهبردهای کلان و عملیاتی برای موفقیت دیپلماسی فرهنگی ۴۰۶
- فهرست منابع ۴۱۵

مقدمه

مفروض اصلی کتاب دیپلماسی فرهنگی بر این پایه قرار دارد که از میان عناصر و مؤلفه‌های موثر در سیاست خارجی کشورها (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی) هیچ کدام به اندازه عامل فرهنگی پایدارتر و تاثیرگذارتر از دیپلماسی فرهنگی نیست. به اعتقاد نویسندگان کتاب، اهداف و منافع ملی می‌تواند با به‌کارگیری سرمایه فرهنگی به بزرگ‌ترین ظرفیت و فرصت ملی و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران تبدیل گردد و هیچ ظرفیتی نمی‌تواند به اندازه دیپلماسی فرهنگی برای تعامل اثربخش با جهان امروز کارآمد باشد.

از منظر تئوریک می‌توان اذعان داشت که اساساً منظور از دیپلماسی فرهنگی تلاش برای درک، آگاهی، مشارکت و تأثیر بر افکار عمومی نهادها، سازمان‌ها و دولت‌های سایر کشورهاست. در این فرایند، فرهنگ یک ملت به جهان بیرون عرضه می‌شود و خصوصیات خاص فرهنگی ملت‌ها در سطوح دوجانبه و چندجانبه تبادل می‌یابند. بنابراین یکی از حساس‌ترین مسائل مدیریت استراتژیک فرهنگی مکانیسم به‌کارگیری ابزار و ظرفیت‌های فرهنگی برای تأثیر بر افکار عمومی و دولت‌های سایر کشورها می‌باشد.

تلاش این نوشتار بر آن است تا با تبیین جایگاه و ابعاد دیپلماسی فرهنگی این مهم را خاطر نشان سازد که علاوه بر ارتباطات فرهنگی – که در سطح دولت‌های

مدرن مطرح است - نباید دیپلماسی فرهنگی را در سطح رسمی میان دولت‌ها محصور کرد. عرصه دیپلماسی عمومی فرهنگی باعث می‌شود که فرهنگ و اندیشه فرهنگی نظام، که در عرصه‌های مختلف نظری، سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری دولت جلوه‌گر است، به افکار عمومی جهانیان منعکس و جایگاه و منزلت واقعی خود را در نظام بین‌المللی پیدا نماید. در غیر این صورت با تصویر ناصحیح عملاً عرصه به نفع تبیین‌های ناصحیح و گاه ناشایست از نظام فرهنگی تغییر یافته و زمینه را برای شکل‌گیری نوعی اجماع و توافق جهانی علیه فرهنگ و تمدن غنی کشور فراهم می‌آورد.

به دلیل پایداری و اثربخشی بلندمدت دیپلماسی فرهنگی درک حساسیت، سرمایه‌گذاری و سیاست‌گذاری در این حوزه برای متولیان امر بسیار ضروری به نظر می‌رسد. مهم‌ترین الزامات این حوزه آموزش و تربیت نیروی انسانی کارآمد و آشنا به مبانی و تحولات فرهنگی و مسلط به اصول و زبان گفتگو در نظام جهانی است. لازم به ذکر است که نگارش این کتاب ضمن داشتن محدودیت‌های فراوان از ظرافت‌های خاصی نیز برخوردار است که ضرورت بازاندیشی در آن و ارائه نقد و نصایح صاحب‌نظران در این حوزه می‌تواند در چاپ بعدی راهگشای ما باشد.

به طور کلی، این کتاب در پنج فصل سازماندهی شده است. فصل اول اختصاص به کلیات دارد. در این فصل مفاهیم و مبانی فرهنگ و دیپلماسی فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل دوم تحت عنوان دیپلماسی فرهنگی، جهانی شدن (نظریه و رویکردها) به تشریح دیپلماسی فرهنگی و نظریات و رویکردهای مربوط به جهانی شدن پرداخته شده است.

در فصل سوم نهادهای فرهنگی بین‌المللی و مناسبات فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. سیاست‌های فرهنگی نهادهای فرهنگی بین‌المللی مثل یونسکو در این فصل مورد واکاوی قرار گرفته‌اند.

در فصل چهارم بحث مهم «مدیریت فرهنگی در حوزه دیپلماسی فرهنگی» مورد بررسی قرار گرفته است. در این فصل بحث مربوط به مدیریت، گستره و زوایای مختلف علم مدیریت در جهان متغیر امروزی، مدیریت فرهنگی و مدیریت در گستره تنوع و تفاوت‌های فرهنگی جهان مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل پنجم «مدلی برای دیپلماسی فرهنگی و راهبردها» ارائه شده است. در این فصل برای تدوین مدلی برای دیپلماسی فرهنگی، شاخص‌های تحقق دیپلماسی فرهنگی در هفت شاخص عناصر مشترک (قرابت‌های فرهنگی) جغرافیای فرهنگی، ظرفیت‌های فرهنگی، تکنولوژی ارتباطات، دیپلماسی یا ارتباطات غیررسمی، دیپلماسی یا ارتباطات رسمی فرهنگی، سازمان‌های بین‌المللی فرهنگی مطرح و مدل مربوطه طراحی شده است و در پایان راهبردهای کلان و عملیاتی برای موفقیت دیپلماسی فرهنگی مطرح شده است.

در خاتمه جا دارد از کلیه عزیزانی که در کلیه مراحل تهیه این کتاب ما را یاری کردند نهایت تشکر و قدردانی را بنماییم. بی شک کلیه نواقص و کاستی‌های کتاب بر عهده نویسندگان است و پیشاپیش از نظرات و انتقادات سازنده صاحب‌نظران و اساتید محترم استقبال و قدردانی می‌نماییم.

بهار ۱۳۸۹

سیدرضا صالحی امیری

سعید محمدی

کلیات، مفاهیم و مبانی (دیپلماسی فرهنگی)

تعریف و مفهوم فرهنگ

گفتگو در باب فرهنگ، دامنه‌ای بس گسترده دارد. تعاریف فرهنگ و بررسی آن‌ها نه آسان است و نه در این نوشتار می‌گنجد. به ناچار و به اقتضای موضوع، از میان همه آن‌ها به چند مورد اشاره و در باره آن‌ها بحث می‌کنیم. در گفتگو از تعاریف فرهنگ، ناگزیریم از کلمات و عباراتی کمک بگیریم تا با دیدی تحلیلی این تعاریف را بررسی کنیم.

قصد ما از تعریف فرهنگ در این نوشتار رجحان یک مفهوم بر دیگر مفاهیم یا کشف جدید نیست، بلکه با توجه به موضوع این کتاب آن مفهوم از فرهنگ را در نظر می‌گیریم که با اندیشه و آرای جهانی بشر سازگاری بیش‌تری داشته باشد، چرا که محدوده بحث ما، مبادله فرهنگ‌ها در سرتاسر جهان است.

در این مبحث به بیان دیدگاه اسلام و یونسکو و آیسیسکو در باره فرهنگ نیز خواهیم پرداخت.

فرهنگ

فرهنگ واژه‌ای فارسی و مرکب از دو جزء «فر» و «هنگ» است: «فر» پیشوند و به معنای جلو، بالا، پیش آمده، و «هنگ» از ریشه اوستایی «تنگا» و به معنای کشیدن،

سنگینی و وزن است. این واژه مرکب، که از نظر لغوی به معنای بالا کشیدن، برکشیدن و بیرون کشیدن است، هیچ‌گاه در ادبیات فارسی به مفهومی که برخاسته از ریشه کلمه باشد، نیامده است. (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۱۱)

اصطلاح فرهنگ در ادبیات فارسی با مفاهیم مختلف مثل دانش، حرفه و علم به کار رفته است. در زبان عربی، الثقافة در اصل به معنای پیروزی، تیزهوشی و مهارت بوده، سپس به معنای استعداد فراگیری علوم و صنایع و ادبیات به کار رفته است.

در فرانسه کولتور^۱ از کلمه لاتین «کالتورا» گرفته شده است که به معنای بارور کردن (زمین)، کاری در جهت تولید، حاصلخیز کردن و عمل کاشتن (گیاه) است. در زبان آلمانی این اصطلاح به معنای پرورش باکتری‌ها و موجودات زنده بر روی مواد غذایی، کاشتن و رسیدگی کردن زمین، و سرانجام در زبان روسی این عبارت به مفهوم تعیین تأثیر انسان بر طبیعت، مشخص کردن دستاوردها و نیروهای عامل این دستاوردها به کار رفته است. (جعفری، ۱۳۷۹: ۲۰)

فرهنگ را می‌توان رفتار ویژه نوع بشر نامید که همراه با ابزار مادی جزء لاینفک رفتار شناخته می‌شود. فرهنگ به طور مشخص از زبان، افکار، اعتقادات، سنن، قراردادهای، سازمان‌ها، ابزار، روش‌های کاری، آثار هنری، مراسم مذهبی و مراسم اجتماعی تشکیل می‌شود و بقا و کارکرد آن بستگی به قابلیت دارد که انحصاراً در اختیار انسان است. این قابلیت با تعبیری مانند استعداد و تفکر منطقی یا ذهنی شناخته می‌شود، گرچه مفهوم تفکر ذهنی به اندازه کافی روشن و واضح نیست.

فرهنگ از یک سلسله روش‌ها و زمینه‌ها متأثر است که افراد یک جامعه را به هم پیوند می‌دهد و در رفتار، کردار و روابط اجتماعی آن‌ها منعکس می‌شود. ولی برای درک این تعریف باید به وابستگی عمیق ارزش‌ها و سمبل‌ها و به تغییرات مادی و نتایجی توجه کرد که این ارزش‌ها و سمبل‌ها به دنبال می‌آورند یا خود از آن‌ها زاده می‌شوند. روشن است که مفهوم گسترده و پیچیده‌ای چون فرهنگ را نمی‌توان با یک یا چند نوشته مشخص و محدوده آن را به روشنی ترسیم کرد.

مفهوم فرهنگ از دیرباز در معرض تفسیرهای گوناگون و متنوع قرار گرفته است:

«دگرگونی‌های پدید آمده در مفهوم فرهنگ، به‌خصوص بر اثر گسترش نظام آموزشی و رسانه‌های همگانی یا روند جهانی شدن، دوستاناران مسائل حوزه فرهنگ را در برابر وظایف تازه‌ای قرار داده است.» (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۲)

محققان، صاحب‌نظران فرهنگ‌شناس، جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان تاکنون تعاریف یا توصیف‌های متعددی در باره‌شناساندن فرهنگ ارائه داده‌اند و هر کدام از آن‌ها برای شناساندن فرهنگ بر یک یا چند عنصر فرهنگی تأکید کرده‌اند. ولی هیچ کدام از این گروه‌ها و افراد به یک تعریف جامع از فرهنگ نرسیده است.

جامع‌ترین تعریفی که از فرهنگ با نظر به اکثر تعاریف به عمل آمده می‌توان ارائه داد، این است: «فرهنگ عبارت است از کیفیت یا شیوه بایسته یا شایسته برای آن دسته از فعالیت‌های حیات مادی و معنوی انسان‌ها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات معقول تکاملی باشد.» (جعفری، ۱۳۷۹: ۱۰)

ریموند و ویلیامز با توجه به ماهیت و ابعاد فرهنگ، کاربردهای چهارگانه آن را به شرح ذیل بیان می‌کنند:

— فرآیند کلی رشد فکری، هنری و زیبایی‌شناختی که در آن کل فلسفه و اندیشه و هنر و اخلاقیت یک عصر یا کشور می‌گنجد.

— شیوه به‌خصوص زندگی یک ملت، دوران یا گروه، شیوه‌ای از زندگی که در آن روح مشترک جامعه جلوه‌گراست.

— آثار و فعالیت‌های فکری و به‌ویژه هنری که بیش‌تر شامل شعر و ادبیات و هنرهای مختلف است.

— سیستم نشانه‌هایی که از طریق آن، نوعی نظم اجتماعی عرضه، برقرار، تجربه و جستجو می‌شود.

ادوارد برنت تایلور، انسان‌شناس انگلیسی قرن نوزدهم، در تعریف فرهنگ می‌نویسد: «مجموعه‌ای که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، تکنیک‌ها، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتارها و ضوابطی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه خود فرا می‌گیرد و در قبال آن جامعه، تعهداتی به عهده دارد. فرهنگ در نگاه او دارای دو بعد معنوی و مادی است؛ فرهنگ معنوی شامل رسوم، اعتقادات، علوم و هنرهاست، و فرهنگ مادی شامل ابزارها و

اشیائی است که توسط انسان‌ها در گذشته ساخته شده و به دست ما رسیده است.» (بابایی، ۱۳۸۴: ۱۸) گی روشه، فرهنگ را عبارت از مجموعه به هم پیوسته‌ای از اندیشه‌ها، احساسات و اعمال کم و بیش صریحی توصیف می‌کند که به وسیله اکثریت افراد گروه پذیرفته شده است و برای این‌که این افراد گروه معین و مشخصی را به وجود آورند لازم است که آن مجموعه به هم پیوسته به نحوی مراعات گردد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۶)

مردم‌شناسان آنگلساکسن بر پایه تعریف تایلور از فرهنگ، هشت ویژگی برای آن ذکر می‌کنند که نقاط اتصال آن با فرد و جامعه را مشخص می‌کند: (۱) فرهنگ محصول یادگیری و آموزش است. (۲) فرهنگ از پیرامون زیست محیطی، روانی و تاریخی انسان‌ها اثر می‌پذیرد. (۳) فرهنگ دارای ساخت است. (۴) فرهنگ نمادهای مختلفی به خود می‌گیرد. (۵) فرهنگ پویاست. (۶) فرهنگ در حال دگرگونی است. (۷) فرهنگ حاصل منظومه‌هایی است که امکان تحلیل علمی آن را فراهم می‌آورد. (۸) فرهنگ ابزاری است که امکان تطبیق رفتارها با نظم اجتماعی را فراهم می‌آورد. (همان: ۱۹ - ۲۰)

ویل دورانت فرهنگ را حاصل برخورد انسان و جهان معرفی می‌کند: «فرهنگ از نظرگاه مدرن، حاصل برخورد انسان و طبیعت است.» پوپر فرهنگ را عالم سوم یعنی عالم مصنوعات می‌داند که از برخورد انسان، یعنی عالم اول، با اشیاء طبیعی یعنی عالم دوم، به وجود آمده است. در این نگاه، خدایی در کار نیست؛ موضوع فرهنگ، انسان است. (بابایی، ۱۳۸۴: ۲۲)

فرهنگ از دیدگاه دایرةالمعارف بریتانیکا این‌گونه توصیف شده است: «فرهنگ را می‌توان در قالب ویژگی‌های رفتاری نوع بشر، همراه با دیدگاه‌های عینی و مادی مؤثر در شکل‌گیری مجموعه رفتاری او، به ویژه عوامل خاصی همچون زبان، عقاید، عادات، رسوم، مجموعه قوانین، نهادهای اجتماعی، ابزار، فنون، آثار هنری، آیین‌های مذهبی، مراسم و نظایر آن‌ها تعریف کرد.» (جعفری ۱۳۷۹: ۶۴) در این تعریف نیز بر استعداد خاص بشر برای استفاده از ظرفیت عقلانی جهت بهره‌گیری از فرهنگ تأکید شده است. ادشاین^۱ یکی از دانشمندان علم مدیریت، در تعریف فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ

مجموعه‌ای است از اصول اساسی و راه‌حل‌های مشترک برای مشکلات جهانی تطابق بیرونی (چگونه زنده بمانیم) و انسجام درونی (چگونه کنار هم بمانیم). این مفروضات و اصول اساسی در طول زمان تکامل می‌یابند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند.» (شنايدر، ۱۳۷۹: ۳۱)

تعریف شاین، ضمن یکپارچه کردن تعاریف مختلف ارائه شده از فرهنگ، ابزاری برای کشف و درک فرهنگ نیز بیان می‌کند. بر اساس این تعریف، فرهنگ مجموعه‌ای است از رفتارها، ساخته‌ها، ارزش‌ها و باورها، نظام‌های معنا و روش‌های یادگیری مشهود و نامشهود. مثلاً هنر و معماری، نمادها و آیین‌ها که در ساخته‌های دست بشر متجلی می‌شوند، صریحاً و تلویحاً نمایانگر فرهنگ هستند. (همان: ۳۳)

پیدایش مفهوم فرهنگ به این معنی است که هر جماعت یا جامعه انسانی دارای فرهنگ است. (آشوری، ۱۳۷۹: ۱۳۱) فرهنگ هویت اصلی هر جامعه است که بدون شناخت آن نمی‌توان به ماهیت هیچ جامعه‌ای دست یافت. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۵۰) بنابراین، برای شناخت جوامع انسانی چاره‌ای جز شناخت نمادها و معانی پدید آمده توسط انسان‌ها نیست.

در گزارش طرح پژوهشی «تحلیل روش‌ها و شاخص‌های ارزیابی فرهنگ، هنر و ارتباطات در کشورهای مختلف جهان» که توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی صورت گرفته است، در باره فرهنگ و ابعاد آن آمده است: در مورد فرهنگ بیش از پانصد تعریف عرضه شده است، این تعاریف از ابعاد و جوانب مختلف قابل طبقه‌بندی است، همچون:

— ارزشی، دانشی

— هنری، عرفانی، علمی و تکنولوژیک

— فکری، ارزشی، هنجاری

به‌رغم گستردگی تعاریف مربوط به فرهنگ، وجوه مشترک این تعاریف را می‌توان به شرح ذیل تعیین کرد:

— فرهنگ تمامی ابعاد زندگی اعم از فردی، اجتماعی، مادی و معنوی انسان را

دربرمی‌گیرد.

— فرهنگ هر قوم یا ملتی ویژه خود آن‌هاست که در نوع خود منحصر و یکتاست.

— فرهنگ امری اکتسابی، قابل انتقال و آموختنی است.

— فرهنگ در جامعه عهده‌دار قوام، همگرایی و یگانگی اجتماعی است.

— فرهنگ امری پویا و در حال تحول و دگرگونی است.

اجزا و عناصر فرهنگ بسیار گسترده و عمدتاً شامل باورها، ارزش‌ها، رفتارها، رویه‌ها، اندیشه‌ها، نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها، عادت‌ها، سنت‌ها، ادبیات، هنر، عقاید، زبان، احساسات ملی، ایده‌ها، آرمان‌ها، افکار، آداب و قوانین است. (سایت شورای عالی انقلاب فرهنگی)

نتایج بررسی و جمع‌بندی مطالب گردآوری شده در مورد واژه فرهنگ در جدول ۱-۱ منعکس شده است. در این جدول دیدگاه صاحب‌نظران در باره تعریف و مفهوم فرهنگ با رویکردهای متفاوت بر حسب فراوانی و درصد، طبقه‌بندی و ارائه شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود مفهوم فرهنگ به مثابه «روش کلی زندگی افراد یک جامعه» بیش‌ترین درصد فراوانی (۶۳٪) را به خود اختصاص داده است. این بدان معنی است که اکثر صاحب‌نظرانی که در باره فرهنگ صاحب دیدگاه و نظریه هستند، نسبت به میزان حضور فرهنگ در قلمروها و عرصه‌های اجتماعی از دیدگاهی جامع‌نگر برخوردارند. به سخن دیگر، فرهنگ هم مادی است هم معنوی. حدود ۱۱ درصد از صاحب‌نظران نیز فرهنگ را به مثابه «میراث اجتماعی» می‌دانند. این تعریف نیز تا حدودی به تعریف قبل نزدیک است. حدود ۷ درصد از متخصصان، فرهنگ را به مثابه «یک نظریه انسان‌شناسانه در باره چگونگی رفتار» می‌پندارند. فرهنگ به مثابه «مخزن آموخته‌ها» در مرتبه چهارم، دیدگاه حدود ۴ درصد از صاحب‌نظران را به خود اختصاص می‌دهد. فرهنگ به مثابه «روش تفکر، اعتقاد و احساس» با ۳/۵ درصد در رتبه پنجم و فرهنگ به مثابه «معیار تکرار عموم» با ۳ درصد در رتبه ششم قرار می‌گیرند. دیگر برداشت‌ها و تعاریف مفهومی فرهنگ درصد اندکی را به خود اختصاص داده‌اند که در جدول به ترتیب فراوانی آمده است. با توجه به دیدگاه صاحب‌نظران، همان‌طور که در جدول ۱-۱ آمده است، فرهنگ هم مادی است هم معنوی. فرهنگ معنوی عبارت است از عقاید، باورها،

نگرش‌ها و کلاً جهان‌بینی افراد، و فرهنگ مادی عبارت است از تجلی فرهنگ معنوی در عناصر زندگی انسان، همچون اوقات فراغت، حقوق، قانون، اقتصاد، تعلیم و تربیت، سیاست و دیگر عناصر زندگی. در تحلیل محتوای ادبیات نظری فرهنگ، با توجه به دیدگاه‌های مختلف، می‌توان فرهنگ مادی و معنوی را مانند جدول ۱-۱ (صفحه ۱۸) منعکس نمود.

با توجه به شکل، می‌توان علت اصلی تفاوت‌های فرهنگی جوامع مختلف را در منابع شناختی و معرفتی متفاوت دانست که هر کدام از آن فرهنگ‌ها به منظور شکل‌دهی ارزش‌ها و باورهای خود از آن‌ها بهره می‌گیرند. علاوه بر این، عوامل محیطی و جغرافیایی نیز عامل مهم تنوع پوشش و عمران آن جوامع محسوب می‌شود. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۷۲)

ویژگی‌های فرهنگ

هر پدیده‌ای در عالم هستی ویژگی‌هایی دارد که با آن‌ها از دیگر پدیده‌ها باز شناخته می‌شود. در مورد مقوله فرهنگ، این ویژگی‌ها عموماً به دو گروه عام و خاص تقسیم می‌شوند؛ ویژگی‌های عام، مشترک بین همه فرهنگ‌ها بوده، و ویژگی‌های خاص، متناسب با جامعه و افراد، متفاوت است.

از نظر هر سکوتیس^۱ فرهنگ هفت ویژگی دارد:

۱. فرهنگ «عام» ولی «خاص» است؛ فرهنگ به عنوان یک معرفت بشری عام است. همه انسان‌ها برای حفظ بقا و دوام زندگی به ساختن ابزار و ادوات، فعالیت‌های تولیدی، تهیه مسکن و لباس و غذا می‌پردازند و رفتارهایی را انجام می‌دهند. همه جوامع دارای نهادهای خانوادگی، نظام خویشاوندی و نظام سیاسی و قوانین و مقررات و فلسفه‌ای برای زندگی هستند. ولی با وجود تشابه در کلیات و خطوط اصلی، هر قوم و گروهی با شیوه خاص خود می‌خورند، ازدواج می‌کنند و... تفاوت‌هایی در رسوم، قوانین و معتقدات و تمام جلوه‌های فرهنگی دارند.

۲. فرهنگ «متغیر» ولی «ثابت» است؛ پدیده‌های اجتماعی بنا بر مقتضیات زمان و بر اساس اختراعات، نیازها و آمد و رفت‌ها دستخوش تغییر و تحول می‌شوند. این

ردیف	مفهوم و تعریف فرهنگ از منظر صاحب‌نظران	فراوانی	درصد	رویکرد صاحب‌نظران به مفهوم فرهنگ
۱	فرهنگ دربرگیرندهٔ روش کلی زندگی افراد است	۱۷۰	٪۶۳	کارکردگرایانه
۲	فرهنگ عبارت است از میراث اجتماعی که فرد از گروه به دست می‌آورد	۳۰	٪۱۱	کارکردگرایانه - تاریخی
۳	فرهنگ نظریه‌ای انسان‌شناختی است در باره چگونگی رفتار یک گروه از افراد	۲۰	٪۷	انسان‌شناسانه
۴	فرهنگ مخزن آموخته‌هاست	۱۱	٪۴	رفتارگرایانه
۵	فرهنگ عبارت است از روش تفکر احساس و اعتقاد مردم یک جامعه	۱۰	٪۳/۵	رمانتیک محور
۶	فرهنگ معیار تکرار امور است	۹	٪۳	رفتارگرایانه
۷	فرهنگ عبارت است از ذهنیت رفتار	۵	٪۱/۷	ذهنیت‌گرایانه (غیرمادی)
۸	فرهنگ عبارت است از ذهنیت رفتار	۵	٪۱/۷	هنجارگرایانه
۹	فرهنگ رفتار اکتسابی است	۴	٪۱/۵۳	رفتارگرایانه
۱۰	فرهنگ عبارت است از تکنیک مطابقت با محیط و دیگر افراد جامعه	۳	٪۱/۳	رفتارگرایانه
۱۱	فرهنگ رسوب تاریخ است	۲	٪۱/۱	تاریخ‌گرایانه
۱۲	فرهنگ غربال، نقشه و ماتریس رفتار است	۱	٪۱	کارکردگرایانه - نمادی‌گرایانه
	جمع	۲۷۵	٪۱۰۰	

جدول ۱-۱: دیدگاه صاحب‌نظران در بارهٔ تعریف فرهنگ

تغییرات در زمینه‌های فرهنگی به قدری بطیء و کند است که به آسانی نمی‌توان متوجه آن شد و از آن‌جا که زندگی فرد نیز ملازم این تغییرات بسیار بطیء است، فرهنگ تقریباً ثابت به نظر می‌رسد و به چشم نمی‌آید، ولی در عین حال در بستر زمان تغییر می‌پذیرد.

۳. پذیرش فرهنگ «اجباری» ولی «اختیاری» است؛ فرهنگ تمام حیات اجتماعی ما را در بر گرفته است، ولی به ندرت خود را آشکار می‌کند و خود را بر

افکار و معارف و اعمال ما تحمیل می‌سازد. در عین حال، انسانی که در یک جمع زندگی می‌کند، یا بچه‌ای که در محیطی متولد می‌شود، بی‌اختیار در چارچوب فرهنگ، سنن و روش‌های آن جمع قرار می‌گیرد. ولی انسان بنا بر خصوصیات جسمانی، فکری، روانی، علمی و اجتماعی که دارد یا به دست می‌آورد، در چارچوب رعایت آنچه از جامعه خود آموخته است باقی نمی‌ماند و دارای اختیار است. (بابایی، ۱۳۸۴: ۳۱-۳۲)

۴. فرهنگ هویت دهنده است؛ فرهنگ و موارث تاریخی یک ملت، رکن اصلی شخصیت و هویت انسانی آن ملت است.

۵. فرهنگ ذاتاً تبادل، انتقال، ترکیب و ارتباط را می‌طلبد و خواهان پیوند، رشد و تماس است.

۶. فرهنگ فراگرفتنی است و تعلیم و تربیت در جوامع انسانی بر اساس این خصیصه شکل گرفته است.

۷. فرهنگ موضوعی اجتماعی است، عادات و تجربیاتی که فرهنگ را تشکیل می‌دهند جنبه انفرادی ندارند، بلکه تمام کسانی که در گروه مربوط به خود زندگی می‌کنند در آن شریکند و فشار و جبر اجتماعی ضامن بقای تحول عادات و تمایلات و تجربیات فرهنگی است.

انواع فرهنگ

فرهنگ نیز مانند زندگی انسان از دو مشخصه مادی و معنوی تشکیل می‌شود.

۱. فرهنگ مادی که محسوس، قابل اندازه‌گیری با ابزارهای کاربردی، تولیدی، فنون و دارای مقیاس‌های کمی و کیفی و علمی است؛ این نوع فرهنگ به سرعت قابل تغییر است.

۲. فرهنگ غیر مادی: پدیده‌هایی که حس نکردنی بوده و با روان آدمی سر و کار دارند و به آسانی قابل اندازه‌گیری و ارزیابی نیستند مانند اعتقادات، هنر، ضوابط خویشاوندی. این نوع فرهنگ، برخلاف فرهنگ مادی، تغییرش کند و بطیء است. علامه محمدتقی جعفری، فرهنگ را به چهار نوع تقسیم می‌کند:

۱. فرهنگ رسوبی: عبارت است از رنگ‌آمیزی و توجیه شئون زندگی با تعدادی

قوانین و سنن ثابتۀ نژادی و روانی خاص و محیط جغرافیایی و رگه‌های ثابت تاریخی که در برابر هرگونه تحولات، مقاومت می‌ورزند و همهٔ دگرگونی‌ها را یا به سود خود تغییر می‌دهند یا آن‌ها را حذف می‌کنند.

۲. فرهنگ بی‌مایه و بی‌رنگ: رنگ‌ها، آمیزه‌ها و توجیهاتی که به هیچ ریشهٔ اساسی و روانی و اصول ثابتی تکیه نمی‌کنند و همواره در معرض تحولات قرار می‌گیرند.

۳. فرهنگ خودمحوری یا خودهدفی پیرو: در این نوع فرهنگ، نمودها و فعالیت‌هایی که توجیه‌گر و تفسیرکنندهٔ واقعیات فرهنگی هستند، مطلوب بالذات بوده و اشباع آرمان‌های فرهنگی را به عهده می‌گیرند. این «خودهدفی» باعث می‌شود که طبیعت اصلی فرهنگ، یعنی خلاقیت و گسترش آرمان‌های زندگی در ابعاد من‌انسانی، را کد بماند و به جای آن‌که بشر به وجود آورندهٔ دانش و تکنولوژی، اداره‌گر و توجیه‌کنندهٔ آن دو باشد، خود جزئی غیر مسئول از جریانات جبری آن دو پدیده می‌شود.

۴. فرهنگ پیشرو، پویا و هدف‌دار: این نوع فرهنگ در محاصرهٔ آن نمودها و فعالیت‌هایی که تحت تأثیر عوامل سیال زندگی و شرایط زودگذر محیط و اجتماع قرار می‌گیرند، نمی‌افتد. عامل محرک آن، واقعیات مستمر طبیعت و ابعاد اصیل انسانی است و هدف آن عبارت از آرمان‌های نسبی است که آدمی را در جاذبهٔ هدف اعلای حیات به تکاپو درمی‌آورد و تنها فرهنگی است که هیچ تمدن انسانی اصیل در گذرگاه تاریخ بدون آن به وجود نمی‌آید و تنها فرهنگی است که می‌تواند گریبان خود را از چنگال خودخواهان خودکامه رها کند، رسالت خود را انجام دهد و رسومات اخلاقی معلول ناتوانی‌های فکری جامعه را بزداید. (جعفری، ۱۳۷۷: ۱۵۱-۱۵۷)

علامه جعفری سه نوع فرهنگ اول را از جمله فرهنگ‌های پیرو می‌داند که شدیداً آسیب‌پذیر هستند و تنها فرهنگ نجات‌بخش جوامع بشری را فرهنگ پویا، هدف‌دار و پیشرو می‌داند.

از آن‌جا که محور موضوعی این کتاب به کارگیری فرهنگ در چارچوب مقررات، قوانین و قواعد است، ناگزیر به ارائه تعاریف از دیدگاه سازمان‌های فرهنگی در این حوزه هستیم.

یونسکو در کنفرانس جهانی مکزیکوسیتی در سال ۱۹۸۲ میلادی، در تعریف فرهنگ آورده است: کلیتی که ترکیب یافته است از خصوصیات متفاوت روحی، مادی، فکری و احساسی که شاخصهٔ یک جامعه یا یک گروه است و نه تنها هنرها و نوشتارها بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادی انسان، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را دربرمی‌گیرد و به انسان امکان عکس‌العمل نشان دادن در مقابل خود را می‌دهد و او را به طور مشخص انسانی کرده و به او حیات عقلانی، قضاوت نقادانه و احساس تعهد اخلاقی می‌بخشد تا توان بروز خود را پیدا کند.^۱

در این تعریف فرهنگ، انسان دارای هویت عقلانی، قضاوت نقادانه و احساس تعهد اخلاقی دانسته شده و بیانگر روحیات مادی و معنوی در فرد و جامعه است. همچنین، فرهنگ شامل هنرها، نوشتارها، حالات زندگی، حقوق بنیادی انسان، نظام‌های ارزشی و سنت‌ها و باورهای فردی و جمعی می‌شود. این تعریف با توجه به موضوع و حوزه تحقیق این کتاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همچنین «طبق مفاد اعلامیه تعیین سیاست‌های فرهنگی یونسکو، فرهنگ، مشخصه انسان و حیات عقلایی اوست، ارزش‌ها، شیوه‌های بیانی، سنت‌ها و باورها نمودهای فرهنگ در جامعه هستند.» (آشوری، ۱۳۷۹: ۱۴۶)

سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی سازمان کنفرانس اسلامی (آیسیسکو) برای تهیه و تنظیم «استراتژی فرهنگی جهان اسلام» در توصیف فرهنگ اسلامی آورده است: «فرهنگ اسلامی دارای ابعاد برجسته‌ای است که از اسلام به‌عنوان عقیده و قانون و نیز چارچوب یک مشرب فکری و فرهنگی، مایه گرفته است. غالباً از این جنبهٔ فرهنگ اسلامی غفلت می‌شود، حال آن‌که اسلام، بافت منسجم و یکدستی از همه این عناصر است؛ جدا کردن آن‌ها از یکدیگر یا حذف هر یک از آن‌ها از عرصه اسلام، دشوار است. اسلام، فرد مسلمان را به پذیرش مسئولیت جانشینی خدا فراخوانده است و احکامی برای وی وضع کرده که از رفتارهای ناشایست ممانعت کند، او را به رفتارهای اجتماعی همسو با اسلام رهنمون ساخته و آداب و رفتار شایسته از آن جمله، محبت، مشورت، همفکری، تأمین اجتماعی و اقتصادی را در محیط خانواده و جامعه برایش روشن ساخته است.» (مقدس، ۱۳۸۰: ۴۳ - ۴۴)

کمیته برنامه‌ریزی بخش فرهنگ و هنر دولت جمهوری اسلامی ایران نیز در اولین برنامه پنج‌ساله خود، فرهنگ را چنین تعریف کرده است: «کلیت هم‌تافته باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، هنرها، فنون، آداب و اعمال جامعه و مشخص‌کننده ساخت و تحول کیفیت زندگی.»

با توجه به تعاریف ذکر شده می‌توان گفت فرهنگ ویژه رفتار انسان، از گذشتگان به ارث رسیده یا از دیگران آموخته می‌شود، شیوه زندگی در هر یک از امور تجربی، عقلانی و نفسانی، عامل هویت‌دهی به جوامع و هویت‌بخشی عقلایی به انسان از اشتراکات و نقاط کلی تعاریف فرهنگ است.

از آن‌جا که سیاست فرهنگی و استراتژی‌های فرهنگی هر کشور از چگونگی نگاه و برداشت نهاد قانونی یعنی حکومت آن کشور نشئت می‌گیرد، لذا در این کتاب، منظور از تعریف فرهنگ، تأکید ما بر تعریف کمیته برنامه‌ریزی بخش فرهنگ و هنر دولت جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

امنیت فرهنگی

امنیت فرهنگی مهم‌ترین بُعد امنیت ملی است و زمانی ایجاد می‌شود که مردم در شیوه زندگی و آداب و رسوم خود احساس تزلزل و سستی نکنند.

امنیت فرهنگی عبارت است از ایجاد وضعیتی مطمئن، آرامش‌بخش و خالی از هرگونه تهدید و تعرض در انسان، نسبت به دین، افکار و اخلاق، آداب و رسوم، باورها، ارزش‌ها، میراث فرهنگی، آثار ادبی و... به عبارت دیگر، مصونیت فرهنگ فرد و جامعه از هرگونه تعرض و تهدید را امنیت فرهنگی می‌نامند.

بر اساس این تعریف، امنیت فرهنگی در معنای عینی، فقدان تهدید میراث فرهنگی و آثار و ارزش‌های کسب‌شده است و در معنای ذهنی، فقدان ترس از هجمه‌ها و حمله‌هایی است که ارزش‌ها، آداب، رسوم، اعتقادات و باورها را در معرض استحاله و نابودی قرار می‌دهند.

زمانی که امنیت را بستر رشد، بالندگی و شکوفایی فرهنگ بدانیم و فرهنگ را نیز بستر کمال، تعالی و خوشبختی انسان به شمار آوریم، تا اندازه‌ای به ارزش امنیت فرهنگی پی برده‌ایم.

برای این‌که نقش و ارزش فرهنگ را برجسته‌تر و گویاتر ارائه بدهیم، به بخشی از جنبه‌های ارزشمندی فرهنگ از نگاه برجستگان معاصر همچون امام خمینی (ره) و علامه مطهری اشاره می‌کنیم.

امام خمینی (ره) می‌فرماید: «بی‌شک، بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را شکل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه در بُعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ، پوک و میان‌تهی است. اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف‌گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشئت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آن‌ها امکان‌پذیر است، بی‌جهت و اتفاقی نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.» (امام خمینی (ره)، ۱۳۶۰/۶/۳۱، صحیفه نور، ج ۱۵: ۱۶۰)

فرهنگی تلقی کردن انقلاب، فرهنگ را منشأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت دانستن، شروع استقلال از استقلال فرهنگی موارد دیگری است که نشان می‌دهد در نگاه امام (ره) فرهنگ اصالت دارد.

شهید بزرگوار استاد مطهری، نقش فرهنگ را در پیشرفت جوامع و تمدن بشری مورد بحث قرار داده است و می‌فرماید: «... پیامبران در گذشته اساسی‌ترین نقش‌ها را در اصلاح و بهبود و پیشرفت جوامع داشته‌اند. تمدن بشر دو جنبه دارد: مادی و معنوی. جنبه مادی تمدن، جنبه فنی و صنعتی آن است که دوره به دوره تکامل یافته است و به امروز رسیده است. جنبه معنوی تمدن مربوط به روابط انسانی انسان‌هاست. جنبه معنوی، مرهون تعالیم پیامبران است و در پرتو این جنبه از تمدن است که جنبه‌های مادی آن نیز مجال رشد می‌یابد. علی‌هذا، نقش پیامبران در تکامل جنبه معنوی تمدن به طور مستقیم است و در تکامل جنبه مادی به صورت غیر مستقیم.»

فرهنگ ملی

هر سرزمین دارای ویژگی‌های خاص خود است و هویت مردم آن سرزمین، تحت تأثیر عناصر تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، عقیدتی و کلیه خصوصیات که منحصر به آن سرزمین است، شکل می‌گیرد.

فرهنگ ملی از پایه‌های استقلال ملی و از عناصر انسجام‌بخش است و بر مردم هر جامعه است که از فرهنگ خود، همانند سرزمین خود دفاع کنند.

در طراحی برنامه‌های توسعه آنچه اهمیت دارد توجه به هویت‌های ملی است. هیچ الگوی توسعه وارداتی را نمی‌توان به کار برد، یا آن را تحمیل کرد، مگر آن‌که با ویژگی‌های محلی، منطقه‌ای و ملی هماهنگی داشته باشد.

توسعه واقعی بدون توجه به ابعاد فرهنگ ملی و احترام به هویت فرهنگی ملت‌ها تحقق نخواهد یافت. همان‌طور که ریموند شاسله می‌گوید: «تأکید بر هویت فرهنگ ملی، شرط لازم حاکمیت، استقلال، شکوفایی توانایی فردی و جمعی و توسعه هماهنگ جامعه است؛ اقدامی است رهایی‌بخش، اسلحه‌ای است برای مبارزه جهت نیل به استقلال واقعی و تأکیدی است بر حفظ هویت فرهنگی یا رد هرگونه تقلید (برون‌گرایی). روشی است برای کنار گذاردن شیوه‌های فکری و عملی از سنت‌ها، حفظ تاریخ و ارزش‌های اخلاقی و حفظ میراث نیاکان بدون سنت‌گرایی، گذشته‌گرایی، خروج از بی‌حرکی و انزوا. هویت فرهنگی در ارتباط و تماس با سنت‌ها و ارزش‌های ملل دیگر است که نو و غنی می‌شود و امکان تعالی و شکوفایی انسان را افزایش می‌دهد.»

بنا بر این تعریف، توسعه و حفظ دستاوردهای فرهنگی منطقه‌ای و ملی ضرورت تام دارد، چراکه دستاوردهای فرهنگی، مطمئن‌ترین ضامن توسعه مستقل است؛ هویت فرهنگی را تقویت می‌کند و قوه خلاقیت و آگاهی مردم را نسبت به میراث فرهنگی افزایش می‌دهد.

بدون شک، فرهنگ روح همبستگی و تداوم حیات معنوی و وجدان عمومی ملل و اقوام است. نقش مؤثر و بنیادی فرهنگ در کلیه عرصه‌های زیستی و فکری بشر چشم‌اندازی جدید در حوزه‌های ذهنی و عینی ایجاد کرده است. فرهنگ بستر بازتعریف، بازبایی و تکامل همه توانایی‌ها، ارزش‌ها، هویت‌ها، باورها، هنجارها، سنت‌ها، اسطوره‌ها و نمادهای بشری است.

در عصر جهانی شدن که بسیاری از مرزهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درنوردیده شده است، مباحث فرهنگی همچنان با حفظ جایگاه برجسته خود در کانون توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران این حوزه قرار دارند. لذا برای ورود به عرصه جهانی، الزاماً باید محیط سه‌گانه فرهنگی خود را که شامل فرهنگ دینی، ملی و جهانی است، کاملاً شناخت. چرا که بدون شناخت مفاهیم، اندیشه‌ها و نظریه‌های فرهنگی متنوع و گسترده در جهان امروز، نمی‌توان تحولات فرهنگی را به نحوی منطقی و واقع‌بینانه درک کرد.

فرهنگ و تمدن

واژه تمدن، عربی و از ریشه تمدن و به معنی دارا بودن اخلاق و آداب، اهل شهر (مدینه) است. «در مفاهیم و اصطلاحات علوم اجتماعی واژه تمدن معادل اصطلاح 'سیویلایزاسیون'^۱ به کار می‌رود.» (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۴۸) به عبارتی کلمه تمدن در تأکید بر دو بُعد، روحی و اخلاقی (جنبه‌های معنوی و فرهنگی) و مادی (نمودهای شهرنشینی) معنی پیدا می‌کند.

تمدن پدیده‌ای اجتماعی است. تمدن و تحولات آن از تاریخ تحولات بشری جدا نیست. بشر در طول تاریخ اجتماعی خود به پیشرفت‌های مهمی در کشف رازهای طبیعت و بنا نهادن صور تکامل یافته‌ای در قالب‌ها، بنیان‌ها، نهادها و سازمان‌ها نائل آمده است که هر کدام خاص تمدن بشری در دوره معینی از تاریخ است. از آن‌جا که اکثر مواقع دو واژه فرهنگ و تمدن یکسان شمرده می‌شوند و به جای یکدیگر به کار می‌روند، پرداختن به تفاوت‌های این دو واژه اهمیت ویژه‌ای دارد. «تمدن عبارت از مجموعه اندوخته‌ها و ساخته‌ها در طول تاریخ، و فرهنگ عبارت از مجموعه ساخته‌های معنوی یک قوم یا نژاد یا ملت خاص در طول تاریخ است. وجه معنوی تمدن را فرهنگ گویند. تمدن منسوب به بشریت است ولی فرهنگ خاص یک قوم است.» (دریایی، ۱۳۷۷: ۱۵۴)

ژان ژاک روسو در تعریف متعالی خود، ظهور فرهنگ را همزاد عقل بشر می‌پندارد. وی معتقد است منشأ فرهنگ را بایستی در قابلیت انسان در تکامل

خویش جستجو کرد. به نظر وی، در این فراگرد [تکاملی]، سه گذار به موازات هم صورت می‌پذیرد: اول، گذار از حیوانیت به انسانیت؛ دوم، گذار از عاطفه به عقل؛ سوم، گذار از طبیعت^۱ به فرهنگ. این سه دگرگونی به نظر روسو، در نهایت ماهیت جدید انسان متمدن را می‌سازد و به نضج برداشت جدید انسان و مناسباتش با هم‌نوعان خود می‌انجامد. (معینی، ۱۳۷۴: ۷)

ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، بین فرهنگ و تمدن با فراگرد توسعه اجتماعی رابطه‌ای متفاوت برقرار کرد. در نظر او پویایی تمدن ضرورتاً از یک صعود خطی و پیشرفت مداوم حکایت می‌کند و از این رو تمدن با مفهوم ترقی ملازمت دارد، اما فرهنگ زنجیره‌ای از رویدادهاست، زنجیره‌ای که هر یک از حلقه‌هایش منطق خاص خود را دارد. (همان: ۶۵)

ادوارد تایلر، کلمات فرهنگ و تمدن را مترادف یکدیگر به کار برده و در تعریف آن‌ها آورده است: «کلمه فرهنگ یا تمدن به معنای وسیع کلمه که مردم شناسان به کار می‌برند، عبارت از ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات و هنرها، اخلاق، قوانین، آداب و رسوم، عادات و اعمال دیگری است، که انسان آن‌ها را در جامعه خود به دست می‌آورد.» (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۴۸)

«مفاهیم فرهنگ و تمدن به قدری به هم گره خورده است که مشکل می‌توان بین آن‌ها خط مشخص کشید. تمدن، تبلور و به عبارت دیگر، شکل نهایی فرهنگ است.» (سنایی، ۱۳۸۴: ۸)

تمدن مربوط به دوره‌ای می‌شود که انسان زندگی شهرنشینی را آغاز کرده باشد و کلیه ارتباطات فردی و اجتماعی شکل تازه‌ای به خود گرفته باشد. «کروبر، فرهنگ را با ارزش‌های اجتماعی و تمدن را با واقعیت‌های اجتماعی مرتبط می‌داند.» (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۴۹)

هرسکو تیس در تعریف تمدن می‌نویسد: «تمدن عبارت است از مجموعه دانش‌ها، هنرها، فنون و آداب و سنن، تأسیسات و نهادهای اجتماعی که در پرتو ابداعات و اختراعات و فعالیت‌های افراد و گروه‌های انسانی طی قرون و اعصار گذشته توسعه و تکامل یافته و در تمام قسمت‌های یک جامعه و یا چند جامعه که با

هم ارتباط دارند، رایج است. مثل تمدن مصر، تمدن یونان، تمدن ایران که هر کدام دارای ویژگی‌هایی است که به عوامل جغرافیایی، تاریخی و تکنیکی خاص خود بستگی دارد.» (همان: ۴۹)

«تمدن محصول و عصاره اندیشه آدمی و آفریده اراده و خواست اوست. پیدایش و تکامل هر تمدنی بر پایه نیاز انسان‌هاست و بقای هر تمدنی در گرو میزان توانایی آن در حل مشکلات و مسائل جامعه انسانی است.» (سیدی، ۱۳۷۷: ۱۶۸)

ویل دورانت بین فرهنگ و تمدن مرز مشخصی قائل است. بدین معنی که اندیشه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی جوامع را وقتی در شمار تمدن می‌آورد که شهرنشینی تشکیل یافته باشد. ولی تمدن را عبارت از نظم اجتماعی می‌داند که با وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکانپذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. «به نظر ویل دورانت، در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی قابل تشخیص است: ۱. پیش‌بینی و احتیاط امور اقتصادی، ۲. سازمان سیاسی، ۳. سنن اخلاقی، ۴. کوشش در راه معرفت و بسط هنر.» (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۵۱)

به گفته ادوارد تی. هال^۱ «فرهنگ وسیله‌ای است که بشر جهت ادامه حیات خویش به آن تکامل بخشیده است. در زندگی ما هیچ چیز از تأثیرات فرهنگی عاری نیست. فرهنگ سنگ بنای تمدن است و وسیله‌ای است که همه حوادث زندگی باید از طریق آن جریان یابد.» (لاری ا. سماور، ۱۳۷۹: ۵۵)

بین فرهنگ و تمدن تفاوت ظریفی وجود دارد. تمدن بستری است که فرهنگ در درون آن حرکت می‌کند، می‌بالد و در حقیقت اثر می‌گذارد و شکل و محتوای زندگی فردی و اجتماعی انسان را می‌سازد؛ چه بسا جامعه یا جوامعی دارای فرهنگ غنی و والایی باشند، اما از تمدن قدرتمند یا همشأن و همسنگ فرهنگ خود بی‌بهره بمانند. «ویل دورانت ظهور تمدن را هنگامی امکانپذیر می‌داند که هرج و مرج و ناامنی پایان یافته باشد.» (مسگرنژاد، ۱۳۷۷: ۲۸)

عناصر تشکیل دهنده فرهنگ و تمدن

عوامل مختلف و متعددی در به وجود آمدن و شکل‌گیری فرهنگ و تمدن تأثیرگذار هستند، از جمله مهم‌ترین عواملی که در این زمینه نقش اساسی دارند عبارتند از:

۱. آنچه در مرحله اول موجب آماده شدن زمینه رشد و شکوفایی می شود وجود امنیت، آرامش و کاهش اضطراب هاست.
۲. تعاون و همکاری گروهی با هدف مشخص که در واقع نوعی همبستگی است و این خلدون از آن به عصیبت تعبیر می کند و می توان آن را نوعی غرور و همبستگی ملی دانست.
۳. اخلاق که سبب جلوگیری از سقوط این روند رو به رشد می شود.
۴. عامل دین در ایجاد فرهنگ و تمدن نقش بسیار مهمی دارد.
۵. اصل تسامح و تحمل افکار و اندیشه های مختلف.
۶. حفظ وحدت و یکپارچگی و عدم انفکاک که موجب اعتلای بیش تر می شود.
۷. دو عامل رفاه نسبی و فشار اقتصادی و اجتماعی نیز در این روند از جایگاه برجسته ای برخوردارند. (جدیدبناب، «جستاری در فرهنگ و تمدن اسلامی»، سایت سازمان تبلیغات اسلامی)

هونیکمان معتقد است که هر تمدنی مشتمل بر سه عنصر اساسی است:

۱. «عنصر فن آوری» که مربوط به وسایلی است که انسان، طبیعت را به وسیله آن ها در اختیار خود می گیرد.
 ۲. «عنصر اجتماعی» که مرتبط با نظام اجتماعی، مؤسسات و فعالیت های مرتبط با زندگی اجتماعی است.
 ۳. «عنصر جهان بینی» که مربوط به پیشینه معرفتی، اعتقادات و ارزش هاست. ظاهراً از میان سایر عناصر، عنصر فن آوری بیش ترین قابلیت را برای انتقال و اقتباس داراست که در نتیجه، امکان برقراری رابطه در این زمینه با تمدن های پیشرفته و به خصوص تمدن غربی، برای بالنده کردن جامعه و پیشرفت آن وجود دارد. ولی در عملیات اقتباس باید مراقبت لازم را رعایت کرد و از تقلید کورکورانه، نقل ابزاری و بدون بررسی آن دوری گزید.
- در مورد عنصر اجتماعی و ایدئولوژیکی، با توجه به ارتباطی که این عنصر به تاریخ جامعه غربی و پیشرفت خاص آن دارد که با تاریخ دیگر جوامع و پیشرفت آن متفاوت است، لازم است که احتیاط کرده و از تلاش برای اقتباس از آن خودداری کنیم. ظاهراً بهترین راه برای ارتباط جامعه ما با دیگر تمدن ها استفاده از آگاهی ها و دستاوردهای آن ها، تقویت پژوهش های علمی - تطبیقی در همه بخش های شناخت شناسی است تا

بتوانیم آنچه را خود داریم و آنچه را دیگران دارند بشناسیم. (یحیی ملاح، ۱۳۸۲: ۸۸)

اقتباس از فرهنگ بیگانه این زیان را دارد که راه نفوذ مفاهیم و ارزش‌های بیگانه را می‌گشاید و به هویت فرهنگ آسیب می‌رساند. البته آشکار است که استقلال مطلق فرهنگی و سد کردن راه هر گونه نفوذ فرهنگی در اوضاع امروز جهان نه ممکن و نه مطلوب است، بلکه بایستی آنچه را از فرهنگ بیگانه می‌گیریم با ویژگی‌های تاریخی - فرهنگی و ارزش‌های جامعه سازگار کرده و پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی در باره ضرورت عقلی نیازمندی‌های خود به آن بیندیشیم و تنها وقتی که ضرورت آن محرز شد با آگاهی از ماهیت و علت وجودی آن مفهوم، آن را بپذیریم و نیز از تسلیم کورکورانه به مفاهیم وابسته آن در منظومه فکری خاص غرب دوری گزینیم.

(فرهنگ دیپلماسی، ۱۳۸۱، ش ۲ و ۳: ۲۳۷)

سید محمد خاتمی در باره عامل پیدایش و زوال تمدن‌ها می‌نویسد: «پویایی ذهن پرسشگر و ناآرامی جان‌نیامند آدمی و کوشش او برای یافتن پاسخ سؤال‌ها و تأمین نیازها، سبب نو شدن لحظه به لحظه زندگی انسان بر بستر تاریخ می‌شود و همین دو امر انسانی، در واقع، دو عامل اساسی تغییر در زندگی بشر و پیدایش و زوال تمدن‌هاست.» (خاتمی، ۱۳۷۱: ۱۲۳)

یعنی تا وقتی که تمدنی از عهده پاسخگویی به پرسش‌های اساسی و تأمین نیازهای جمعیت خود برآید، زندگی مبتنی بر اندیشه آن تمدن برپاست ولی وقتی تمدن قادر به پاسخگویی نیازهای فکری، مادی و اجتماعی جامعه خود نباشد، با بحران روبرو خواهد شد و در نهایت خواهد مرد. این امر صانع و خالق اصلی فرهنگ و تمدن‌هاست و زبان و دین دو عنصر مهم تمدن و تکاملی فرهنگ هستند.

تبادل و گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها

نگاهی سطحی به عنوان فوق، گویای معنی و مفهوم آن است ولی برای دریافتن منظور از تبادل و گفتگو باید اندکی علمی‌تر و دقیق‌تر به این عنوان بنگریم. برای پاسخگویی به این سؤال باید ضرورت نیاز به تبادل و گفتگو را فهمید. تبادل از باب مفاعله و امری دوطرفه است. بشر برای برآوردن نیازها، احتیاجات، تکامل اندیشه‌ها، دانسته‌ها و کسب تجربه از یکدیگر از بستر تبادل بهره جسته است.

کمال خرازی، وزیر امور خارجه سابق کشورمان، در پاسخ به این سؤال که چرا به

گفتگو نیاز داریم می‌گوید: «انسان به علت دانش محدود و خطاپذیری، برای نیل به دانش و آگاهی مبتنی بر واقعیت و یا نزدیک به آن، ناگزیر است دریافته‌ها و اندیشه‌های خود را در عرصه عمومی با هم‌نوعان خویش در میان بگذارد. این مهم از طریق گفتگو امکانپذیر است؛ با این تأکید که شرط انجام گفت و شنود، بهره‌مندی از آزادی اندیشه، بیان و قلم است. در جریان گفتگو، انسان‌های خطاپذیر و برخوردار از دانش محدود و متوسط، با ارائه اطلاعات و تضارب اندیشه‌ها و دانسته‌ها، رهیافته‌های خویش را از رهگذر هم‌اندیشی، تصحیح، تنقیح و تکمیل می‌کنند.» (خرازی، ۱۳۸۴: ۲۶۷-۲۶۸)

نکات ذیل در مزایای گفتگو در دنیای امروز قابل توجه است:

۱. گفتگو تنها یک وسیله است که برای رسیدن به یک نتیجه مشخص استفاده می‌شود.

۲. گفتگو بر روی محور قرار دارد که یک سوی آن تفاهم و سوی دیگر تضاد است. شکست در گفتگو، روند تعاملی را به سمت تضاد می‌برد و موفقیت (نسبی) در آن حرکت را به سوی تفاهم هموار می‌کند.

۳. فرهنگ و گفتگوی فرهنگی می‌تواند وسیله‌ای باشد برای یافتن ارزش‌های مشترک که مبنای عمل است. در عین حال، گفتگوی فرهنگی زمینه‌ای است برای اشاعه گفتگو به دیگر حوزه‌های تعاملی نظیر سیاست و اقتصاد.

۴. هنگامی که شبکه ارتباطی گفتگوی جهانی به دور از کنترل دولت‌ها پدید آید، خود به بستری برای جامعه مدنی جهانی تبدیل می‌شود. (طاهری، ۱۳۸۳: ۴)

توین بی، در نظریات خود همواره اعتقاد داشت که آنچه از بین برنده پایه‌های یک تمدن است، جنگ و برخورد است. او می‌گوید: «مطالعه تطبیقی فروریزی تمدن‌های شناخته شده (در طول تاریخ)، نشان می‌دهد که اضمحلال اجتماعی فاجعه‌ای است که کلید رمز آن را باید در نهاد جنگ جستجو کرد. در واقع، اساساً همان‌طور که جنگ زاده تمدن است، آشکارا علت بی‌واسطه انهدام آن هم هست.» (همان: ۵)

در باره گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، دانستن این نکته حائز اهمیت است که «فرهنگ ساختار درونی جوامع را تشکیل می‌دهد، تمدن ساختار درونی و بیرونی هر جامعه را می‌سازد. تمدن از مرزهای قومی و ملی و دینی و فرهنگی فراتر می‌رود و پهنه‌ای بسیار گسترده‌تر از حیات یک قوم یا یک ملت را دربر می‌گیرد.» (آغاجری،